

این خاطره فراموش نشدنی و جالب را گاهی با دوستان بسیار نزدیک و افراد فامیل بازگو کرده‌ام که مورد توجه قرار گرفته است ولی هیچ وقت در مجله و

یا روزنامه‌ای چاپ نشده و هرگز فکر نکردم که روزی

آن را برای چاپ بنویسم تا این که اخیراً در جلسه ای کوچک و دوستانه با

خانم پری اباضلی و آقای میرهاشم این خاطره را بازگو کردم که مورد توجه واقع گردید و اظهار لطف کردند که من خیلی ساده آن را نوشته و

در اختیار ایشان برای چاپ بگذارم و چون ایشان سالیان دراز با همسر من و خانواده سمیعان آشنایی

و دوستی داشتند و همیشه به من هم لطف و محبت داشتند قبول کرده ولی به شرطی که این خاطره را بطور ساده بنویسم. خاطره‌ای که می‌نویسم در حدود ۵۳ سال قبل شروع شد، چون این خاطره برای خودم بسیار جالب و فراموش نشدنی است تمام جزئیات آن را به یاد دارم، ولی سعی می‌کنم از جزئیات آن خودداری کنم. در سال ۱۹۶۰ در بیمارستان دانشگاه جانز هاپکینز در شهر بالتیمور مشغول گذراندن دوره فلوشیپ نازایی بودم. آقای دکتر محمدحسن رهنوردی هم‌کلاسی دوره دبیرستانی و دوست دیرینه‌ام مشغول گذراندن دوره MBA خود بود. فکر کنم اواسط زمستان بود که روزی دکتر رهنوردی به من گفت خبر داری که آقای اردشیر زاهدی بعنوان سفیر ایران همراه با همسرشان والا حضرت شهناز به واشنگتن آمده‌اند؟ در جواب گفتم

خبر دارم. اظهار داشت چون من با ایشان آشنایی و دوستی دارم تصمیم دارم به واشنگتن به دیدن ایشان بروم. بیا با هم برویم. من بیکه خوردم. گفتم

حسن جان من یک دانشجوی ساده ایرانی هستم و تو دوستی با ایشان داری. من چرا همراه تو باشم؟ خیلی اصرار کرد که تو حتماً از دیدن و آشنایی

خاطره جالب و فراموش نشدنی آشنایی و ملاقات با

آقای اردشیر زاهدی سفیر ایران در امریکا

والا حضرت شهناز همسر ایشان

دکتر سیامک پورمند

آقای زاهدی خوش‌حال خواهی شد چون ایشان خیلی خوش برخورد و متواضع و به قول امریکایی‌ها



اردشیر زاهدی و والا حضرت شهناز

هنگام ورود به دانشگاه جانز هاپکینز

Down to Earth است.

من هم قبول کردم، ولی نگران از این که با آقای

زاهدی سفیر و داماد شاه و والا حضرت شهناز دختر شاه مملکت‌مان چطور برخورد خواهیم کرد. بهر حال با قرار ملاقات که ایشان تعیین کردند یک‌روز عازم شهر واشنگتن شدیم.

به درب ورودی محل

اقامت آقای سفیر و

همسرشان که رسیده

بودیم، هنوز یک مقدار

نگرانی داشتم تا این که پس از زنگ

زدن در ورودی، یکی از پیشخدمت‌ها

در را باز کرد من و دکتر رهنوردی وارد

شدیم. آقای زاهدی منتظر ما بودند

و بلافاصله با خوشرویی به استقبال ما آمدند و ما را به سالن پذیرایی هدایت کردند. باید بگویم

برخورد اولیه با من مثل این

بود که سال‌ها مرا می‌شناختند.

در این موقع من کلی خیالم

راحت شد و پس از چند لحظه

والا حضرت وارد سالن شدند.

پس از معرفی و تعارفات، با

حالت تواضع و دوستانه با ما

صحبت کردند.

آقای سفیر و والا حضرت از

وضع تحصیلی و دانشگاه

سوالاتی کردند که ما توضیح

دادیم. چون دکتر رهنوردی

و من دوره تخصصی را طی

می‌کردیم، آقای اردشیر زاهدی

خاطره‌ای برای ما تعریف

کردند که موقعی که در دانشگاه

یوتا تحصیل می‌کردند برای

تعطیلات با چند نفر از هم

کلاسی‌های خودشان با اتومبیل

به شرق امریکا مسافرت کردند.

به شهر بالتیمور که رسیدند

علاقمند شدند که Campus

دانشگاه جانز هاپکینز را از

نزدیک ببینند پس از دیدن

Campus و ساختمان‌ها و

پارک‌های آن تحت تاثیر قرار

گرفتند. حالا پس از سال‌ها شاید موقعی فرصتی

باشد در بالتیمور از جان هاپکینز دیدن کنند.

در این موقع پیشنهاد کردم که اگر میل داشته

باشند از طریق دفتر رئیس دانشگاه جانز هاپکینز آقای دکتر میلتون آیزنهاور Milton Isenhower. برادر پرزیدنت آیزنهاور که ضمناً مشاور اقتصادی پرزیدنت هم بودند و با ایشان آشنایی و به من محبت داشته می توانم ترتیب یک دعوت رسمی از شما و الاحضرت شهناز را بدهم. این پیشنهاد مورد قبول ایشان واقع و قرار شد در یکی دو ماه آینده ترتیب آن داده شود.

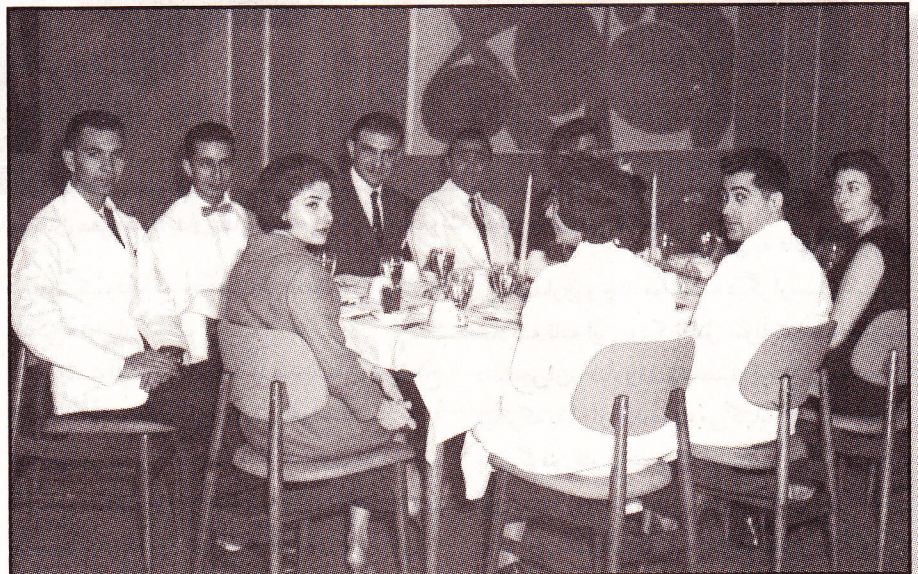
بهرحال پس از یک ساعت و نیم الی دو ساعت که ملاقات و دیدار طول کشید، اجازه مرخصی خواستیم و مراسم خداحافظی انجام شد.

موقع خروج از محل اقامت، چون فصل سرما بود و ما با پالتو به واشنگتن آمده بودیم، ایشان با اصرار زیاد به ما کمک کردند پالتوهای خود را بپوشیم، که این مهمان نوازی بی شائبه ایشان ما را سخت تحت تأثیر قرار داد. ضمناً اظهار داشتند که شما و دوستان تان و سایر محصلین و اطباء اگر گرفتاری و یا کاری داشتید، به من شخصاً زنگ بزنید. اظهار داشتند یکی از وظایف من بعنوان سفیر در امریکا رسیدگی به درخواستها و گرفتاریهای شما است. تلفن سفارت را هم به ما دادند. خصوصاً برای بار دوم تاکید کردند که خوشحال می شوم بتوانیم کاری برای شماها انجام دهیم.

در راه برگشت به بالتیمور از دوستم دکتر رهنوردی که باعث این ملاقات و آشنایی بود تشکر کردم و با خاطره ای خوب، مسافرت کوتاه ما انجام شد. چند روز بعد یک نامه پست هوایی، از دوست

اردشیر زاهدی و الاحضرت شهناز

در رستوران بیمارستان جانز هاپکینز با پزشکان ایرانی



اردشیر زاهدی و الاحضرت شهناز با مسئولان بیمارستان دانشگاه جانز هاپکینز

دکتر پورمند نیز در عکس دیده می شوند

طور که اشاره شد روز بعد از عروسی، دکتر کاظمی تنها و بدون همسرش، با یک دنیا امید و آرزو به ایران عزیمت کرد که محلی برای سکونت آماده کند و ضمناً بتواند در بیمارستانی استخدام و به کار مشغول شود. همچنین در صدد بود مطبی هم برای دیدن بیماران خصوصی اجاره کند و پس از دو سه ماه همسرشان خانم مریلین کاظمی به دکتر در تهران محلق شود و زندگی جدیدی را شروع کنند. متأسفانه در شرایط آن روز یعنی سال ۱۳۴۰ دوره نخست وزیری دکتر علی امینی، ایران با رکود اقتصادی و کمبود کار در اکثر رشته ها مواجه بود.

من با دکتر کاظمی توسط نامه در تماس بودم. هر بار نامه های او با ناامیدی و اضطراب و نگرانی در رابطه با بیکاری، همراه بود.

آخرین نامه او که درست چند روز پس از ملاقات من و دکتر رهنوردی با آقای اردشیر زاهدی بود به دستم رسید. این نامه بسیار نومیدانه بود.

او شش ماه پس از ورود به ایران، هنوز موفق به یافتن کار و تهیه منزل برای عزیمت همسرش از امریکا به ایران نشده بود. محتوای نامه نشان می داد که وضع روحی خوبی ندارد؛ مطالبی منفی بر علیه تشکیلات اداره مملکت نوشته بود که من در این جا از تکرار آن ها معذورم. ضمناً نوشته بود تصمیم گرفته که به زودی به امریکا مراجعت کند و در امریکا مشغول کار شود.

پس از خواندن نامه دوستم خیلی متأثر و ناراحت شدم و فکر کردم که پس از سال ها

دیرینه و نزدیکم دکتر کاظم کاظمی از ایران دریافت کردم. توضیح آن که دکتر کاظمی شش ماه قبل، پس از اتمام دوره تخصصی زنان و زایمان در واشنگتن، یک سال دوره یک ساله جراحی سرطان در نیویورک، با یک دختر خانم پرستار امریکایی در بیمارستانی که دکتر مشغول کار بود آشنا و پس از مدتی تصمیم گرفتند قبل از عزیمت دکتر کاظمی به ایران با هم ازدواج کنند. شب قبل از عزیمت دکتر به ایران، مراسم ساده ای در یکی از شهرهای ایالت Connecticut در هتلی انجام شد و من هم به عنوان Best Man از بالتیمور به هتل محل مراسم ازدواج رفتم. همان

زحمت و کار طاقت فرسا در بیمارستان‌های امریکا چطور می‌شود که پزشکی پس از ۶-۷ سال زحمت و گذراندن دوره تخصصی، امیدی به بازگشت و زندگی در وطن خود نداشته باشد. همان شب ساعت ده شب، از اتاق خودم به سفارت ایران در واشنگتن زنگ زدم و خودم را به تلفنچی سفارت معرفی کردم و به ایشان گفتم چند روز قبل با آقای سفیر ملاقات داشتیم و می‌خواهم اگر خواب نیستند با ایشان صحبت کنم.

کنم. ایشان برای دو روز بعد ساعت شش بعد از ظهر به من وقت دادند. در روز تعیین شده به سفارت، که دفتر و محل اقامت ایشان بود، رفتم و به دفتر کار ایشان هدایت شدم. به گرمی از من استقبال کردند و پس از احوالپرسی و صحبت اولیه از من پرسیدند که برای چه مشکلی آمده‌ام. من جریان دکتر کاظمی و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که در ایران با آن مواجه هستم را توضیح دادم و اظهار داشتم چند روز قبل نامه‌ای از ایشان

قسمت‌هایی رسیدم که سکوت کردم ایشان از من خواستند که همه نامه را بخوانم من هم خواندم. ایشان بسیار ناراحت شدند. تا حدی که من ناراحتی و پریدگی رنگ و عصبانیت ایشان را کاملاً احساس کردم. بلافاصله آقای دکتر امیر شیلاتی دبیر اول سفارت را - که من هم سابقه دوستی با ایشان را داشتم - احضار کردند و آقای سفیر، پس از نشستی با آقای شیلاتی از وی خواستند فوراً یک تلگرام برای وزیرکار آقای عبدالرضا انصاری به تهران بفرستند و



اردشیر زاهدی نمای ساختمان معروف «جان هاپکینز» را به والا حضرت شهناز نشان می‌دهد

بدون چون و چرا گفت گوشی را داشته باشید. پس از چند لحظه صدای آقای زاهدی را شنیدم که به گرمی و بدون ناراحتی از بی‌موقع بودن زمان تلفن، با من صحبت کرد. من از ایشان وقت ملاقات خواستم و اظهار داشتم این ملاقات برای درخواست کاری برای خودم نیست، بلکه می‌خواهم برای یکی از همکارانم که از امریکا به ایران مراجعت کرده‌اند، با شما مذاکره

دریافت کرده‌ام که حکایت بر ناامیدی از کار و زندگی در ایران است. از من سؤال کردند که نامه را همراه دارم که پاسخ دادم نامه را با خود دارم. از من خواستند نامه را بخوانم. من کمی ناراحت شدم. چون در قسمت آخر نامه مطالب بر علیه مملکت و تشکیلات اداری نوشته بود. نامه را شروع به خواندن کردم ولی به

کپی آن به دانشگاه تهران، وزیر بهداشتی و چند موسسه دیگر ارسال شود. خلاصه نامه این بود که طبق منویات اعلیحضرت، دانشجویان، اطباء و تمام تحصیل کرده‌های رشته‌های دیگر که به ایران مراجعت می‌کنند، حداکثر کمک برای گرفتن کار و تشویق به اقامت در ایران، در مورد آنان به کار رود. در تلگرام جزئیات رفتن دکتر کاظمی به ایران، مکاتباتی که با من داشتند و ملاقاتی که

من با ایشان در این رابطه در سفارت داشتیم را شرح دادند و خواستند برای تماس با دکتر کاظمی اقدام فوری بعمل آید، و مشکلات ایشان حل و حتی الامکان ایشان را برای اقامت در ایران تشویق و راضی کنند.

با تشکر فراوان از آقای سفیر، خواستم خدا حافظی کرده و به بالتیمور مراجعت کنم که ایشان اظهار داشتند که موقع شام است و راه شما دور. باید برای صرف شام اینجا باشید. هر چه اصرار کردم ایشان قانع نشدند و به اتفاق ایشان

به سالن پذیرایی رفتیم. والا حضرت شهناز، خانم خسروانی، آقای دکتر شیلانی و یکی دو نفر دیگر از اعضای سفارت هم بودند. سپس به سالن نهارخوری برای صرف شام رفتیم. پس از صرف شام با عرض تشکر خدا حافظی کردم و به بالتیمور بازگشتم. در راه فکر می کردم شاید یک کار مثبت، بخصوص برای دوستم دکتر کاظمی انجام داده ام.

چند هفته ای گذشت که نامه ای از دکتر کاظمی دریافت کردم که برعکس نامه قبلی حکایت از خوشحالی وی و رضایتش از دگرگونی شرایطش بود. وی ضمن تشکر فراوان از اقدام آقای اردشیر زاهدی نوشته بود که از دفتر آقای عبدالرضا انصاری وزیر کار تماس گرفته بودند که فوراً به دفتر ایشان مراجعه کند. این تماس باعث تعجب دکتر کاظمی شده بود.

ایشان روز بعد به وزارت کار مراجعه کرده بود. آقای انصاری با خوشرویی از وضع تحصیلات ایشان جو یا شده بود و جریان ملاقات را با آقای اردشیر زاهدی توضیح داده بودند. بهرحال پس از مدت کوتاهی دکتر کاظمی در بیمارستان هدایت وابسته به بیمه های اجتماعی مشغول کار شدند و پس از یکی دو ماه در مطب خصوصی خود طبابت را شروع کردند و پس از دو ماه خانم امریکایی دکتر هم به ایران بازگشتند و به همسرش پیوستند.

من هم حدود ۷-۸ ماه بعد به ایران مراجعت کردم و در بنگاه حمایت مادران مشغول کار شدم. عصرها



دکتر میلتون آیزنهاور رییس دانشگاه به اردشیر زاهدی و والا حضرت شهناز خیر مقدم می گوید
دکتر کیومرث پورمند نیز در عکس دیده می شود

هم در مطب خصوصی از بیماران دیدن می کردم. اوایل کار طبابت مشکل بود ولی به تدریج بیماران بیشتر و بیشتر شدند. هفت هشت سال پس از مراجعت از امریکا، با عده ای از همکاران متخصص زنان و زایمان دکتر کاظم کاظمی، آقای دکتر حسین پارسا، دکتر طالقانی، مرحوم دکتر تیمور احتشام زاده و خانم دکتر مهری امامی، با همت و هزینه خود بهترین زایشگاه خصوصی ایران را بنام زایشگاه تهران بنا نهادیم. دکتر کاظمی یکی از موفق ترین اطباء زنان و زایمان تهران بود. سال ها زندگی موفقیت آمیز و خوبی با همسرش داشتند، متأسفانه بعلت بیماری قلب پس از انقلاب به امریکا عزیمت کردند و در شهر پالو آلتو در کالیفرنیا مقیم شدند و تا پایان عمر با همسر و یگانه دخترشان زندگی خوبی داشتند که متأسفانه سال ها پیش با مرگ ناگهانی از دنیا رفت. روحش شاد.

در خاتمه این خاطره جریان دیدار آقای اردشیر زاهدی و والا حضرت شهناز را از بیمارستان و دانشگاه جانز هاپکینز را شرح می دهم:

با دعوت آقای دکتر میلتون آیزنهاور رییس دانشگاه جانز هاپکینز، در یکی از روزهای سرد زمستان این دیدار انجام شد.

در روز تعیین شده، آقای زاهدی و والا حضرت شهناز با همراهان خود و خانم خسروانی از واشنگتن به بالتیمور آمدند. در جلوی در ورودی

بیمارستان، رییس بیمارستان جانز هاپکینز، رییس بخش پرستاری بیمارستان و چند نفر دیگر، از جمله نویسنده این خاطره که از طرف بیمارستان بعنوان مهماندار آقای سفیر و همراهان ایشان انتخاب شده بود، از آقای زاهدی، والا حضرت شهناز و همراهان آنان استقبال کردند.

سپس آقای سفیر و همراهانشان به دفتر رییس بیمارستان راهنمایی شدند و پس از معرفی و صحبت های اولیه و صرف چای و قهوه، از قسمت های عمده بیمارستان دیدار

کردند. توضیحات لازم در هر بخش به مهمانان داده شد. این دیدار حدود یک ساعت و نیم الی دو ساعت به طول انجامید. سپس برای صرف نهار به سالن غذاخوری اطبای مقیم هدایت شدند و با چند پزشک ایرانی که مشغول گذراندن دوره تخصصی در بیمارستان بودند آشنا شدند و بعد به صرف نهار پرداختند، که با پرسش های خبرنگاران و عکاس ها و پاسخ های آقای سفیر دنبال، و عکس هایی گرفته شد. سپس آقای سفیر و همراهان و مهماندار ایرانی عازم Compus دانشگاه و دفتر رییس دانشگاه، آقای دکتر آیزنهاور شدیم و در آن جا هم با حضور خبرنگاران و عکاس ها آقای دکتر آیزنهاور پس از استقبال گرمی از مهمانان، همگی را به دفتر کار خود هدایت کردند و مذاکرات مفصلی با آقای سفیر و والا حضرت انجام شد که متجاوز از یک ساعت طول کشید. برنامه بعدی که برای آن روز تدارک دیده شده بود، مصاحبه تلویزیونی بالتیمور با آقای زاهدی سفیر ایران در امریکا و والا حضرت شهناز بود. در ایستگاه تلویزیون جداگانه با آقای سفیر و والا حضرت مصاحبه، و پرسش هایی مطرح شد که پاسخ های لازم و شایسته ای به آنها داده شد. پس از اتمام این قسمت از برنامه و مراجعت میهمانان به واشنگتن، روز بعد تمام روزنامه های بالتیمور در صفحه اول خود عکس ها و مطالب مفصلی راجع به دیدار آقای اردشیر زاهدی و والا حضرت چاپ کردند.